



## آموزه دوازدهم: ادبیات حماسی



در این فصل، دو درس را از «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» و شعر «دلیران و مردان ایران زمین» را خواهیم خواند. وقتی این متنها را می‌خوانیم، حس و حال، شور و هیجان و روحیه پهلوانی در ما برانگیخته می‌شود و نسبت به میهن و دفاع از آن، وظیفه‌های آمیخته با غرور ملی و سربلندی احساس می‌کنیم. به این گونه آثار «متون حماسی» می‌گویند. حماسه، به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی‌ها، جنگاوریها و رخدادهای خلاف عادت و شگفت (خارق العاده) در می‌آمیزد. حماسه مربوط به دورانی کهن است که قبایل و تیره‌های گوناگون متحد شده و اندک اندک تشکیل ملتی داده اند؛ به همین سبب، حماسه هر ملتی، بیان کننده آرمانهای آن ملت است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسلهای بعدی روایت می‌کند. در حماسه؛ تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می‌شود و شاعر، مورخ ملت به شمار می‌آید. بنابراین، هر حماسه چند ویژگی دارد: **داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت.**

## رستم و اشکبوس

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکي و دلآوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

**قلمرو زبانی:** بر سر: به خاطر، درباره / **پیکار:** جنگ / **کیخسرو:** پادشاه ایرانی، فرزند سیاوش / **تاختن به:** حمله کردن (بن ماضی: تاخت، بن مضارع: تاز) / **عالی:** نغز، بسیار خوب (هم‌آوا—آلی: بازخواننده به آلت) / **چالاک:** چابک / **دلاور:** دلیر / **قلمرو ادبی:** **بر تخت نشستن:** پادشاه و فرمانروا شدن / **پای به ... نهادن:** کنایه از وارد شدن / **زبان آوری:** کنایه از خوش سخنی

**بازیگران داستان:** کیخسرو: پادشاه ایران / افراسیاب: پادشاه توران / طوس: فرمانده سپاه ایران / کاموس: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب / **رستم:** جهان پهلوان ایران / **رهام:** پهلوانی ایرانی / **اشکبوس کشانی:** پهلوان تورانی / **زمینه‌های حماسه:** ملی، داستانی و روایی، قهرمانی، شگفت آوری (خرق عادت)

۱- خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان همی برگذشت



**قلمرو زبانی: قالب:** مثنوی / وزن: فعول فعول فعل (رشته انسانی) / **خروش:** فریاد / **بهرام:** سیاره مریخ / **کیوان:** سیاره زحل / **همی برگذشت:** عبور می‌کرد. / **قلمرو ادبی:** سواران، اسپان: تناسب / **بهرام، کیوان:** تناسب / **واج آرایی «ا» و «ش»:** اغراق / **بازگردانی:** صدای اسبان و سواران از دشت بلند شد و از ستاره بهرام و کیوان نیز گذر کرد.

پیام: شدت درگیری

## ۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل / خروشان دل خاک در زیر نعل

**قلمرو زبانی: تیغ:** شمشیر / **ساعد:** میان مچ و آرنج / **لعل:** سنگ قیمتی / **خروشان:** فریاد زنان و ناله کنان / **قلمرو ادبی:** تیغ و ساعد لعل بود: تشبیه رسا / **خاک:** مجاز از زمین / **دل خاک:** استعاره پنهان / **نعل، لعل:** جناس ناهمسان / **اغراق:** دل خاک از نعل اسبان در ناله و فغان بود. / **بازگردانی:** شمشیر و ساعد جنگجویان از خون مانند سنگ لعل، سرخ شده بود و دل زمین از کوبیدن نعل به فغان درآمده بود. / **پیام:** شدت درگیری

## ۳- نماند ایچ با روی خورشید رنگ / به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

**قلمرو زبانی: ایچ:** هیچ / **قلمرو ادبی:** بر روی خورشید رنگ نماند: رنگش پرید، کنایه از ترسید، جانبخشی، اغراق / **به جوش آمده:** استعاره پنهان / **رنگ، سنگ:** جناس / **خاک، کوه، سنگ:** تناسب / **بازگردانی:** خورشید نیز از ترس رنگش پریده بود و خاک و سنگ کوه به جوش آمده بود. / **پیام:** شدت درگیری

## ۴- به لشکر چنین گفت کاموس گرد / که گر آسمان را بیاید سپرد

**قلمرو زبانی: کاموس:** یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب / **گرد:** پهلوان، دلیر / **سپردن:** درنوردیدن، پیمودن، طی کردن (بن ماضی: سپرد، بن مضارع: سپر) / **تیغ:** شمشیر / **گرز:** چماق / **کمند:** طناب / **بند:** ریسمان / **قلمرو ادبی:** که گر آسمان را بیاید سپرد: کنایه از کار دشوار و ناشدنی انجام دادن / **تیغ، گرز، کمند:** تناسب / **تنگ:** در برابر فراخ، تسمه‌ای که بر کمر اسب و ستور می‌بندند / **تنگ آوردن:** در تنگنا گذاشتن، به ستوه آوردن. / **بند آوردن:** کنایه از اسیر کردن / **عیب قافیه:** گرد، سپرد (رشته انسانی) / **بازگردانی:** کاموس پهلوان به لشکر اینچنین گفت که اگر نیاز باشد آسمان را نیز ببیمایید، همگان شمشیر، چماق و کمند را آماده کنید. به ایرانیان سخت بگیرید و ایشان را به ستوه آورید و در بند کنید.

## ۶- دلیری کجا نام او اشکبوس / همی بر خروشید بر سان کوس

**قلمرو زبانی: کجا:** که / **اشکبوس:** پهلوان تورانی / **برخروشید:** فریاد کشید / **کوس:** طبل / **قلمرو ادبی:** اشکبوس: مشبه / **برسان:** به مانند، ادات تشبیه / **کوس:** مشبه / **وجه شبه:** برخروشیدن.



**بازگردانی:** پهلوانی که نام او اشکبوس بود به مانند طبل خروشید و فریاد زد.

#### ۷- بیامد که جوید ز ایران نبرد / سر همبرد اندر آرد به گرد

**قلمرو زبانی:** نبرد: جنگ / همبرد: حریف / گرد: غبار، گرد و خاک / اندر: در / قلمرو ادبی: گرد: مجاز از زمین / ایران: مجاز از لشکر ایران /

سر همبرد به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن، برابر با پوزه کسی را به خاک مالیدن. / واج آرای «ر»

**بازگردانی:** آمد که از لشکریان ایران حریفی پیدا کند و با حریف خود بجنگد و او را شکست دهد.

#### ۸- بشد تیز رهام با خود و گیر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

**قلمرو زبانی:** بشد: رفت / تیز: تند و سریع / خود: کلاهخود؛ کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند. / گیر:

خفتان، نوعی جامه جنگی / رزم: جنگ / اندر: در / آمد: رسید / قلمرو ادبی: همی گرد رزم اندر آمد به ابر: کنایه از شدت رزم، اغراق / ابر، گیر:

جناس ناهمسان اختلافی / خود، گیر، رزم: تناسب / واج آرای «ر».

**بازگردانی:** رهام بسیار سریع با کلاهخود و زره (مسلح) به میدان جنگ رفت. به خاطر شدت رزم، گرد و خاک به آسمان بلند شد.

#### ۹- برآویخت رهام با اشکبوس / برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس

**قلمرو زبانی:** برآویخت: جنگ کرد، گلاویز شد، (بن ماضی: آویخت، بن مضارع: آویز) / رهام: پهلوان ایرانی / برآمد: بالا آمد، بلند شد / بوق:

شبیور / کوس: طبل / قلمرو ادبی: بوق، کوس: تناسب. / بوق و کوس: مجاز از صدای بوق و کوس

**بازگردانی:** رهام با اشکبوس گلاویز شد و صدای بوق و کوس از هر دو سپاه بلند گشت.

#### ۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس / زمین آهنین شد سپهر آبنوس

**قلمرو زبانی:** گرز: چماق / گران: سنگین، پروزن / آبنوس: درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است / قلمرو ادبی: زمین آهنین

شد: زمین سفت و سخت شد یا زمین پر از زره شد، اغراق / زمین، سپهر: تضاد / آبنوس: مجازاً به معنی تیره و سیاه / سپهر آبنوس شد: تشبیه رسا

یا فشرده، کنایه از این که گرد و خاک بلند شد و چشم چشم را نمی‌دید، اغراق و کنایه از سختی رزم.

**بازگردانی:** اشکبوس دست به گرز سنگین خود برد و جنگ را آغازید. زمین مانند آهن سفت و سخت شد و آسمان همانند چوب آبنوس تیره و پر گرد

و غبار گردید.

#### ۱۱- برآهیخت رهام گرز گران / غمی شد ز پیکار دست سران

**قلمرو زبانی:** برآهیخت: بیرون کشید (بن ماضی: برآهیخت، بن مضارع: برآهیز) / گران: سنگین / غمی شد: غمین شد، خسته شد (شبه هم آوا: قمی:

باشنده در قم) / پیکار: جنگ / سران: سرداران و فرماندهان / پیکار: جنگ / قلمرو ادبی: سران، گران: جناس ناهمسان اختلافی.



**بازگردانی:** رهام گرز پر وزنش را برداشت. دست دو پهلوان به خاطر جنگیدن با گرز خسته و ناتوان گردید.

۱۲- چو رهام گشت از کشانی ستوه / بیچید زو روی و شد سوی کوه

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامی که / ستوه: خسته، درمانده، رنجور / شد: رفت / قلمرو ادبی: بیچید زو روی: کنایه از گریخت. / روی، سوی: جناس

ناهمسان

**بازگردانی:** زمانی که رهام از دست اشکبوس خسته شد و به ستوه آمد، از او گریخت و به سوی کوه رفت.

۱۳- ز قلب سپه اندر آشفست توس / بزد اسب کاید بر اشکبوس

**قلمرو زبانی:** قلب: مرکز / اندر آشفست: خشمگین شد / توس: فرمانده سپاه ایران / کاید: که آید / بر: کنار

**بازگردانی:** توس فرمانده سپاه که در مرکز سپاه بود، خشمگین شد و به اسبش ضربه زد تا به سوی اشکبوس برود.

۱۴- تهمتن بر آشفست و با توس گفت / که رهام را جام باده است جفت

**قلمرو زبانی:** تهمتن: درشت اندام، لقب رستم / با: به / توس: فرمانده سپاه ایران / جفت: زوج / رهام: پهلوان ایرانی / باده: می، شراب / را: اضافه

گسته / قلمرو ادبی: جفت بودن: کنایه از همنشین بودن / رهام را جام باده است جفت: کنایه از اینکه مرد جنگ نیست و فقط کار زنانه را می‌برازد /

گفت، جناس.

**بازگردانی:** رستم خشمگین شد و به توس گفت که رهام مرد بزم و می‌خواری است و مرد جنگیدن نیست.

۱۵- تو قلب سپه را به آیین پدار / من اکنون پیاده کنم کارزار

**قلمرو زبانی:** قلب: مرکز سپاه / به آیین: به سامان، مرتب / پدار: نگه دار / کارزار: جنگ.

**بازگردانی:** تو مرکز سپاه را به سامان نگه دار. من اکنون پیاده به جنگ می‌روم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فگند / به بند کمر بر، بزد تیر چند

**قلمرو زبانی:** زه: چله کمان، وتر / کمر: کمر بند / به بند کمر بر: دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبک خراسانی / قلمرو ادبی: کمان به زه:

کنایه از آماده / کمان، زه، تیر: تناسب / بازو، کمر: تناسب / بند، چند: جناس / واج آرایی «ب»

**بازگردانی:** رستم کمان آماده برای تیراندازی را به بازو افکند و به کمر بندش هم چند تیر زد.

۱۷- خروشید کای مرد رزم آزمای / هموردت آمد مشو باز جای

**قلمرو زبانی:** خروشید: فریاد زد / رزم آزمای: جنگجو / همورد: حریف، رقیب (آورد: جنگ) / «ت» در کلمه هموردت: مضاف الیه / مشو: مرو /

باز: سوی / قلمرو ادبی: مشو باز جای: کنایه از اینکه نگریز.

**بازگردانی:** رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو، حریف تو آمد. از میدان جنگ نگریز.



### ۱۸- کُشانی بخندید و خیره بماند / عنان را گران کرد و او را بخواند

**قلمرو زبانی:** کُشانی: کوشانی، کوشان: سرزمینی در بخش شمال شرقی ایران / خیره: شگفت زده / بماند: شد / عنان: افسار، دهانه / گران: سنگین /

**بخواند:** صدا کرد (بن ماضی: خواند، بن مضارع: خوان) / **قلمرو ادبی:** عنان را گران کردن: کنایه از نگه داشتن اسب

**بازگردانی:** اشکیوس کُشانی خندید و تعجب کرد، افسار اسب را کشید، ایستاد و رستم را صدا زد.

### ۱۹- بدو گفت خندان که نام تو چیست / تن بی سرت را که خواهد گریست؟

**قلمرو زبانی:** را: برای / **قلمرو ادبی:** مصراع دوم: کنایه از اینکه حتماً می‌میری / تن، سر: تناسب / که: جناس همسان (۱- حرف پیوند ۲- چه کسی).

**بازگردانی:** اشکیوس به رستم گفت که تو چه نام داری؟ پس از کشته شدنت چه کسی برایت سوگواری خواهد کرد؟

### ۲۰- تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسى كزین پس نبینی تو كام

**قلمرو زبانی:** تهمتن: لقب رستم / كزین: که از این / كام: مراد، آرزو، قصد، نیت / **قلمرو ادبی:** چه پرسى: پرسش انکاری / نبینی تو كام: کنایه از بدبختی / نام، كام: جناس.

**بازگردانی:** رستم پاسخ داد، چرا نام مرا می‌پرسی؟! [پرس] زیرا پس از این تو به آرزویت نمی‌رسی.

### ۲۱- مرا مادرم نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

**قلمرو زبانی:** زمانه: روزگار / پتك: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب / ترگ: کلاهخود / «را» در عبارت (مرا مادرم نام مرگ تو کرد) در مصراع اول از نوع اضافه گسسته است. یعنی مادرم نام مرا مرگ تو گذاشت. / **قلمرو ادبی:** مرگ، ترگ: جناس / مصراع اول واج آرایبی صامت «م» دارد / قافیه: مرگ و ترگ، ردیف: تو کرد / بیت دارای طنز است. / مرا مادرم نام مرگ تو کرد: کنایه / زمانه ... کرد: جانبخشی / زمانه مرا پتك ترگ تو کرد: تشبیه رسا یا فشرده.

**بازگردانی:** مادرم نام مرا مرگ تو نهاده است و روزگار، مرا ابزاری برای مرگ تو ساخته است.

### ۲۲- کُشانی بدو گفت بی بارگی / به کشتن دهی سر به يك بارگی

**قلمرو زبانی:** بارگی: اسب؛ «باره» نیز به همین معنی است / يك بارگی: یک دفعه / **قلمرو ادبی:** سر: مجازاً از وجود و خود / جناس: بارگی (اسب، دفعه)

**بازگردانی:** کُشانی گفت: بدون اسب هم اکنون خودت را به کشتن می‌دهی.

### ۲۳- تهمتن چنین داد پاسخ بدوی: / که‌ای بیهده مرد پرخاشجوی،

### ۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد؟



**قلمرو زبانی: تهمتن:** تومند، نیرومند / **موقوف المعانی:** بدوی: به او / **بیهده:** بیهوده گو / **پر خاشجو:** ستیزه جو، جنگجو / **سرکش:**

یاغی، زورگو / **بیت دوم پرسش انکاری دارد:** قلمرو ادبی: جنگ، سنگ: جناس ناهمسان اختلافی / **سر زیر سنگ آوردن:** کنایه از شکست دادن و کشتن / **مصراع دوم بیت دوم واج آرای «س» دارد.**

**بازگردانی:** رستم این گونه پاسخ داد که ای جنگجویی که بیهوده می‌جنگی، آیا ندیده‌ای که مردی پیاده به جنگ آید و پیروز گردد و زورگویان و سرکشان را نابود کند؟

#### ۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده پیاموزمت کارزار

**قلمرو زبانی: نبرده:** جنگجو / **کارزار:** جنگ / **را:** حرف اضافه به معنای «به»

**بازگردانی:** اکنون به جنگ تو می‌آیم، ای جنگجوی سوارکار و پیاده جنگیدن را به تو می‌آموزم.

**پیام:** خوارداشت و مسخره کردن اشکیوس

#### ۲۶- پیاده مرا زان فرستاد طوس / که تا اسب بستام از اشکیوس

**قلمرو زبانی: زان:** از آن، به این خاطر / **طوس:** فرمانده سپاه ایران / **ستاندن:** گرفتن، (بن ماضی: ستاند، ستد؛ بن مضارع: ستان)

**بازگردانی:** توس مرا پیاده فرستاده است تا از تو اسبت را بگیرم.

**پیام:** خوارداشت و مسخره کردن اشکیوس

#### ۲۷- کشانی بدو گفت با تو سلیح / نبینم همی جز فسوس و مزیح

**قلمرو زبانی: کشانی:** کوشانی، (کوشان‌ها تیره‌ای بودند که در بخش خاوری افغانستان فرمان می‌راندند) منظور اشکیوس است / **سلیح:** افزار جنگی،

ممال سلاح (هماوا؛ صلاح: مصلحت) / **فسوس:** مسخره کردن، نیرنگ / **مزیح:** شوخی، ممال مزاح.

**بازگردانی:** اشکیوس کوشانی به رستم گفت با تو سلاحی به غیر از مسخره کردن و شوخی نمی‌بینم.

**ممال:** تبدیل حرف «الف» به «ی» است؛ مانند: اسلامی ← اسلمی؛ رکاب ← رکیب؛ کتاب ← کتیب

#### ۲۸- بدو گفت رستم که تیر و کمان / ببین تا هم اکنون سرآری زمان

**قلمرو زبانی: سر آری:** پایان آوری / **قلمرو ادبی: تیر، کمان:** مراعات نظیر / **تیر و کمان:** مجاز از ضرب شستم / **سر آری زمان:** کنایه از بمیری،

زمان تو به پایان برسد / **کمان، زمان:** جناس ناهمسان اختلافی.

**بازگردانی:** رستم به اشکیوس گفت کافی است که تیر و کمانم را نگاه کنی تا از ترس بمیری.

#### ۲۹- چو نازش به اسب گران مایه دید / کمان را به زه کرد و اندر کشید

**قلمرو زبانی: زه:** چله کمان، وتر / **ناز:** افتخار / **گران مایه:** گران ارج، ارزشمند / **قلمرو ادبی: کمان، زه:** تناسب / **به زه کردن:** کنایه از آماده کردن

/ **واج آرایی «ا»**



**بازگردانی:** زمانی که رستم دید افتخار او به اسب گرانبهایش است، کمان را آماده تیراندازی کرد و زه را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر بر اسپ اوی / که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

**قلمرو زبانی:** بر اول: به؛ بر دوم: پهلو؛ جناس همسان / از بالا به روی اندر آمد: سکندری خورد / **قلمرو ادبی:** بر اول؛ بر دوم: جناس همسان / اوی،

**روی:** جناس ناهمسان اختلافی / اسپ: واژه آرای / واج آرای: «ب»، «ر» / بالا: ایهام تناسب (بالا به معنای قد و روی تناسب دارند)

**بازگردانی:** رستم تیری به پهلو ی اسب اشکیوس زد که اسب با سر به زمین خورد و مرد.

۳۱- بخندید رستم به آواز گفت / که بنشین به پیش گران مایه جفت

**قلمرو زبانی:** آواز: صدای بلند / گران مایه: گران ارج / **جفت:** زوج، این قسمت طنز دارد، منظور اسب است. / **قلمرو ادبی:** **جفت، گفت:** جناس

ناهمسان اختلافی

**بازگردانی:** رستم خندید و با صدای بلند گفت: ای اشکیوس بنشین پیش اسب دلبدت و غم اش را بخور (برایش به سوگ بنشین).

۳۲- سزد گر بداری سرش در کنار / زمانی برآسایی از کارزار

**قلمرو زبانی:** سزد: سزاوار است (بن ماضی: سزید، بن مضارع: سز) / کنار: آغوش / برآسایی: استراحت کنی، دست برداری (بن ماضی:

برآسود، بن مضارع: برآسا) / کارزار: جنگ

**بازگردانی:** سزاوار است که سر اسب را در آغوش بگیری و زمانی از جنگیدن دست بکشی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکیوس / تنی لرز لرزان و رخ سندروس

**قلمرو زبانی:** به زه کردن: زه کمان را انداختن / سندروس: صمغی زرد است که از نوعی سرو کوهی گرفته می‌شود / **قلمرو ادبی:** کمان را به زه

کردن: کنایه از آماده کردن / بیت واج آرای: «ر»، «ز» / رخ سندروس: تشبیه رسا؛ کنایه / تن، رخ: تناسب / تنی لرز لرزان: کنایه از ترسان.

**بازگردانی:** اشکیوس زود کمانش را آماده کرد، در حالی که تنش می‌لرزید و رنگ چهره اش مانند سندروس از ترس زرد شده بود.

۳۴- به رستم بر آنگه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت بر خیره خیر،

۳۵- همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بد اندیش را

**قلمرو زبانی:** دو بیت موقوف المعانی اند/ تهمتن: درشت اندام، لقب رستم / خیره خیر: بیهوده / به رستم بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / رنجه

داری: می‌آزاری / بد اندیش: بدخواه، دشمن / **قلمرو ادبی:** بیت نخست: واج آرای «ب»، «ر».

**بازگردانی:** پس از آن اشکیوس رستم را تیرباران کرد. رستم به او گفت بیهوده خودت را خسته می‌کنی و دو بازویت را می‌آزاری.

۳۶- تهمتن به بند کمر برد چنگ / گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ



**قلمرو زبانی: تهمتن:** درشت اندام، لقب رستم / **کمر:** کمر بند / **گزین:** انتخاب / **چوبه:** واحد شمارش تیر / **خدنگ:** درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌ساختند.

**بازگردانی:** رستم دستش را به سوی کمر بندش برد و یک تیر که از جنس چوب خدنگ بود بگزید.

۳۷- یکی تیر الماس پیکان چو آب / نهاده بر او چار پرّ عقاب

**قلمرو زبانی: چار:** چهار / **قلمرو ادبی: الماس پیکان:** تشبیه رسا؛ پیکان: مشبّه، الماس: مشبّه به / **چو آب:** مانند آب درخشان بود، تشبیه / **تیر، پیکان، پر:** تناسب / **پر، بر:** جناس؟.

**بازگردانی:** تیری انتخاب کرد که نوک آن همانند الماس تیز بود و چهار پرّ عقاب هم بر آن نهاده شده بود.

۳۸- کمان را بمالید رستم به چنگ / به شست اندر آورده تیر خدنگ

**قلمرو زبانی: بمالید:** لمس کرد / **شست:** قلاب / **خدنگ:** چوبی سخت که از آن تیر و نیزه و زین اسب سازند / **قلمرو ادبی: کمان، شست، تیر:** تناسب. **بازگردانی:** رستم کمان را در دست گرفت و تیر خدنگ را در قلاب گذاشت.

۳۹- بزد بر پر و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس

**قلمرو زبانی: سپهر:** آسمان / **بر نخست:** حرف اضافه، **بر دوم:** بغل / **قلمرو ادبی: «بر» نخست، «پر» دوم:** جناس همسان / **بوسیدن سپهر:** جانبخشی؛ کنایه / **کلّ بیت اغراق دارد.** / **واج آرایی «س»**

**بازگردانی:** رستم تیر را به سینه اشکبوس زد. آسمان هم به همین خاطر دست رستم را بوسید.

۴۰ - کشانی هم اندر زمان جان بداد / چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

**قلمرو زبانی: هم اندر زمان:** بی درنگ، فوراً / **گفتی:** گویی؛ گویا؛ مثل اینکه / **نژاد:** زاده نشده است (فعل ناگذر) / **قلمرو ادبی: جان داد:** کنایه از مردن / **واج آرایی «د»**

**بازگردانی:** اشکبوس در دم جان داد؛ مثل اینکه از مادر زاییده نشده است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گیر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

**مرتب ساخته:** رهام تیز با خود و گیر بشد. گرد رزم به ابر همی اندرآمد.

**بازگردانی:** رهام به تندی با کلاهخود و زره رفت. گرد و خاک جنگ به خاطر شدت جنگ به ابر می‌رسید.

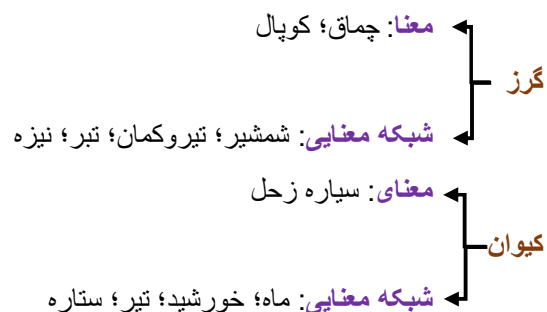




## ۲- وقتی می‌گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکه معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



## ۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:

**به جمشید بر**، تیره گون گشت روز / همی‌کاست زو، فرّ گیتی فروز (فردوسی)

در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

■ **به رستم بر** آنگه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

## ۴- گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

■ **رکاب** ← **رکیب** / **جهاز** ← **جهیز**

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «**ممال**» گفته می‌شود.

■ چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید.

■ **سلیح**: افزار جنگی، ممال سلاح / **مزیح**: شوخی، ممال مزاح / **اسلامی** ← **اسلیمی**؛ **کتاب** ← **کتیب**

## قلمرو ادبی

### ۱- مفهوم کنایی هریک از عبارتهای زیر را بنویسید.

■ **عنان را گران کردن**: کنایه از ننگ داشتن اسب / **سر هم نبرد به گرد آوردن**: کنایه از شدت رزم

### ۲- یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس، نمونه‌هایی از این رجزخوانی هستند؟

■ بیت‌های هجدهم؛ نوزدهم؛ بیستم ...

### ۳- هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگنمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های

حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:



شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب (فردوسی)

■ از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

۳- نماد ایچ با روی خورشید رنگ / به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ (اینکه خورشید رنگش از ترس پرید اغراق دارد)

۳۹- بزد بر بر و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس (اینکه آسمان به خاطر ضرب شست رستم، دست رستم را بوسید اغراق دارد)

۴- در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

۲۱- مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

۳۱- بخندید رستم به آواز گفت / که بنشین به پیش گران مایه جفت

## قلمرو فکری

۱- چرا رستم از رهام برآشفت؟ - زیرا رهام از میدان جنگ گریخت.

۲- به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟ - زیرا رستم تازه از راه رسیده بود و رخس خسته بود.

۳- بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید. - میهن دوستی؛ دلاوری؛ نیرومندی؛ آشنایی با هنر رزم

۴- از دید جنبه‌های فکری و شخصیتی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟ - میهن دوستی؛ شیوایی سخن؛ ستایش

آزادگی؛ پاسداشت زبان پارسی

## کج حکمت: عامل و رعیت

□ نوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد. گفت: «روزی سزای او بدهم.»

گفت: بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی درویش و رعیت را چه سود دارد؟

پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود درحال.

قلمرو زبانی: نوالنون مصری: نام عارفی مصری / نوع «را» در «پادشاهی را گفت»: حرف اضافه به معنای «به» / عامل: حاکم، کارگزار، والی

(شبه هم آوا ← آمل: نام شهری) / ولایت: سرزمین؛ استان / روا داشتن: اجازه دادن، جایز شمردن / سزا: جزا / رعیت: عموم مردم؛ شهروندان /

سندن: گرفتن (بن ماضی: سندن، ستاند؛ بن مضارع: ستان) / زجر: آزار، اذیت، شکنجه / مصادره: مال کسی را به‌زور ضبط کردن، تاوان گرفتن،

جریمه کردن / بازستاندن: پس گرفتن / خزینه: خزانه / نهی: می‌گذاری / درویش: گدا و تهیدست / «را» در عبارت «درویش و رعیت را چه سود

دارد»: به معنای برای / درویش و رعیت را چه سود دارد؟ پرسش انکاری / خجل: شرم‌منده / دفع: جلوگیری، راندن از نزد خود؛ دور کردن /



**مضرت:** زیان، گزند رسیدن / **بفرمود:** دستور داد (بن ماضی: فرمود، بن مضارع: فرما) / **درحال:** فوری، بی درنگ / **قلمرو ادبی:** **درازدستی:** کنایه از تعدی و تجاوز

**سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید**

**قلمرو ادبی:** **برید، درید:** جناس ندارد؛ زیرا تفاوت در دو واج است / **گرگ:** استعاره از کارگزار ستمگر / **گوسفند:** استعاره از مردم **بازگردانی:** سر گرگ را باید همان اول کار ببریم. نه پس از آن که گوسفندان مردم را درید و همه را کشت.

**گلستان: سعدی**

**پیام:** پیشگیری پیش از وقوع